



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

سجلی علوم اہل بیت  
در مناظرات حضرت امام رضا علیہم السلام



دکتر سید علی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

نویسنده:

سید جواد مصطفوی

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	مقدمه
۱۰	امیر المؤمنین علیه السلام
۱۴	امام حسن علیه السلام
۱۶	امام حسین علیه السلام
۱۷	امام سجاد علیه السلام
۲۰	امام باقر علیه السلام
۲۲	امام صادق علیه السلام
۲۴	موسی بن جعفر علیه السلام
۲۵	امام رضا علیه السلام
۳۲	امام جواد علیه السلام
۳۳	امام هادی و عسکری و حجة عليهم السلام
۴۴	غریزه جنسی
۵۶	درباره مرکز

# تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

## مشخصات کتاب

دکتر سید جواد مصطفوی

شناسنامه

مقاله: تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

نویسنده: دکتر سید جواد مصطفوی

ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

تیراژ: 1000 نسخه

حروفچینی و نظارت بر چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

محل نشر: آستان قدس رضوی، دانشگاه علوم اسلامی

تاریخ: ذیقعده 1404

عنوان و نام پدیدآور: تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام / جواد مصطفوی.

مشخصات نشر: مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، 1362.

مشخصات ظاهری: 50 ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

شماره کتابشناسی ملی: 3443692

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مرضیه محمدی سر پیری

ص: 1

اشاره

مقاله: تجلّی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا علیه السلام

نویسنده: دکتر سید جواد مصطفوی

ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

تیراژ: 1000 نسخه

حروفچینی و نظارت بر چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

محل نشر: آستان قدس رضوی، دانشگاه علوم اسلامی

تاریخ: ذیقعده 1404

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى آلِهِ وَعَشْرَتِهِ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ.)

امام صادق علیه السلام به دو تن از معاصرین و معارضینش به نام های سلمة بن كهیل و حكیم بن عتیبة (1) می فرماید:

(شَرِّقًا وَغَرْبًا!... فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ) (2).

اگر به مشرق بروید و اگر به مغرب بروید و بخواهید علم یعنی صحیحی پیدا کنید، در هیچ نقطه زمین آن را نمی یابید، مگر در خانه ما أهل بیت پیغمبر.

این حدیث و امثال این حدیث با تمام معنای وسیعش بعد از گذشت 13 قرن، هنوز هم نزد مسلمین مخصوصاً شیعه جعفری به قوت خود باقی است و قابل دفاع است و زنده و سازنده.

معنای وسیع این حدیث اینست که امام صادق علیه السلام به آن دو نفر

ص: 3

1- این کلمه در بعضی از کتب تحقیق نشده رجالی «عُيَيْبَةٌ» ضبط شده است، ولی در کتب قاموس الرجال و جمهرة أنساب العرب و الجامع فی الرجال «عُيَيْبَةٌ» تصحیح شده است.

2- اصول کافی ج 1 ص 399 حدیث 1040



می فرماید: «اکنون که در مدینه نشسته ایم، اگر شما برای یافتن علم صحیح با شعاع 180 درجه به سمت مشرق و 180 درجه به سمت مغرب بروید یعنی تمام روی کره زمین را بیمائید و در هر جا عالم و استاد و فیلسوفی را می بینید، با او سخن بگوئید، در هر جا دانشگاه و مدرسه ئی را می بینید، سر بزنید. در هر جا کتابخانه و کتابی را می بینید آن را بگشائید و از محتوایش آگاه شوید، در همه این موارد، چیزی که بتوان آن را علم صحیح نامید و غیر از گفتار ما باشد پیدا نمی کنید. یعنی تنها ما با حقایق جهان ارتباط داریم، علم ما به علم پیغمبر و وحی الهی می رسد که جهان و انسان را آفریده و هر چیز را چنان که هست به ما ارائه داده است.»

مفهوم این جمله به قدری وسیع است که اگر شما به امام صادق علیه السلام بگوئید: «در این عصر صاحبان مکاتبی پر زرق و برق مانند کانت و دکارت و هگل و فروید و امثال این ها پیدا شده اند و هر یک میلیون ها تابع و پیرو دارند. آیا اگر این ها هم سخنی بر خلاف سخن شما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم گفته باشند آن را علم غیر صحیح می نامید؟» قطعاً بدانید که جواب مثبت خواهد بود.

پیدا است که پذیرش این ادعا برای غیر مسلمان سنگین است. غیر مسلمان اگر از تاریخ اسلام و رسالت ائمه اطهار اطلاع نداشته باشد گوینده این سخن را به ساده اندیشی یا غلو نفسی متهم می کند؛ در صورتی که اگر تنها مطالعه مختصری از تاریخچه زندگی اهل بیت داشته باشد، به آسانی در می یابد که این ادعا از یک نفر و یک بار و در نقاط تاریک علمی نبوده است، بلکه سخنی است قاطع و بدون تردید که از جانب 12 نفر در مدت 250 سال، در مراکز کشور های اسلامی و در محافل علمی با کمال جرات و شهامت به عنوان انجام وظیفه و اداء رسالت الهی بیان

می شده است که تاریخ نظیر آن را نشان نمی دهد.

این ادعا در ابعاد گسترده و وسیع علمی و با تعبیرات مختلف ادبی، با کمال صراحت و قاطعیت، از همه آن ها شنیده می شود و همه آن ها در پای اثباتش ایستاده و سؤالات مختلف دانشمندان زمان خود را پاسخ داده اند که برخی از آن ها برای ما باقی مانده و در کتب احادیث و مناظرات و احتجاجات موجود است. و این خود دلیلی قاطع بر صدق این مدعاست.

اینک شمه ای از اظهارات ائمه اطهار صلی الله علیه و اله و سلم را نسبت به اصل موضوع، یاد آور می شویم:

### امیر المؤمنین علیه السلام

آن چه از امیر المؤمنین علیه السلام در این جا نقل می کنیم اظهاراتی است که آن حضرت در زمان تصدی خلافتش، یعنی در زمانی که شخص اول مملکت اسلام بوده و در مرکز خلافت روی منبر برای مردم جهان بیان کرده می باشد:

1- (سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقِدُونِي فَلَا تَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ) (1)

«هر چه می خواهید از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید که من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می دانم». در این جمله 2 نکته نهفته است:

اول آن که سؤال را به نوع معین و قسم خاصی از علوم اختصاص نمی دهد و می گوید هر چه می خواهید پرسید. که حذف متعلق دلیل بر این تعمیم است.

دوم این که آن ها را تشویق می کند که در این کار مسامحه نکنند و سؤال

ص: 5

را به تأخیر نیندازند. می فرماید: من از میان شما می روم. هر چه زودتر سؤال کنید و جهل خود را برطرف نمایید. و باز برای این که ممکن است کسی عمومیت سؤال را از حذف مفعول نفهمد توضیح می دهد که سؤال شما نمی گویم تنها باید مربوط به امور زمین و مطالب مربوط به این کره خاکی باشد؛ بلکه شما می توانید از امور مربوط به آسمان پرسید: از نجوم و افلاک پرسید، از لوح و قلم و ملک و قضا و قدر پرسید. خوشبختانه آن ها هم پرسیده اند و اندکی از آن را برای ما به یادگار گذاشته اند که همان اندک هم برای سعادتجو و طالب حق کافی است که او را به آن چه مقصود نویسنده در این مقال است رهنمون باشد.

## 2- (بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَىٰ وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى) (1)

«تنها به وسیله ما خاندان نبوت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم هدایت به مردم می رسد و کوری جهالت بر طرف می شود».

## 3- (إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظَّلْمَةِ...) (2)

«من در میان شما همچون چراغی در تاریکی هستم که هر کس به جانبش باشد، از نورش بهره مند گردد»

## 4- (وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَىٰ مَا فَارَقْتَهُ مُدْصِحِيَّتُهُ...) (3)

«کتاب خدا همراه من است. من از هنگامی که با آن آشنا شده ام از آن جدا نگشته ام»

## 5- (إِن هُنَا لَعَلْمًا جَمًّا لَوَاصِبْتُ لَهُ حَمَلَةٌ) (4)

«در سینه من علم فراوانی است، ای کاش افراد لایقی پیدا می کردم و

ص: 6

---

1- نهج البلاغه، خطبه 142

2- نهج البلاغه، خطبه 185

3- نهج البلاغه، خطبه 120

4- نهج البلاغه، حکمت 147

به آن ها تعلیم می دادم»

6- (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَنَاهُ بِكُمْ، وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عَشْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ) (1)

«کجا می روید؟ از کجا برمی گردید؟ با این که پرچم های حق بر پاست و نشانه ها آشکار و چراغ های هدایت منصوب، شما گمراهانه به کجا می روید؟ چرا سرگردان هستید، در حالی که عترت پیغمبرتان در میان شماست. آنان پیشروان حقند و پرچم های دین و زبان های صدق می باشند.»

7- (أَلَا- إِنْ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا حَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَأَيْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ) (2)

«آگاه باشید آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم همانند ستارگان آسمانند، هر گاه یکی از آن ها غروب کند، ستاره دیگری می درخشد، مثل این که نعمت های خدا بر شما تمام شده و می بینم که به آرزوی خود رسیده اید»

8- (نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحْطُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ) (3)

«ما شجره نبوت، فرودگاه رسالت، مرکز رفت و آمد فرشتگان معادن دانش و چشمه سار های حکمتیم»

9- (تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ

ص: 7

1- نهج البلاغه، خطبه 85

2- نهج البلاغه، خطبه 98

3- نهج البلاغه، خطبه 107

عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الْأُمْرِ (1)

«به خدا سوگند، تبلیغ رسالت ها، وفای به پیمان ها و تفسیر کلمات (خداوند) به من آموخته شد. در های حکمت و روشنائی امور نزد اهل بیت است».

10- (هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، يُخْبِرُكُمْ عِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ) (2)

«آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم مایه حیات علمند و مرگ نادانی، حلم شان شما را از علم شان آگاه می سازد و ظاهرشان از باطن شان و سکوت شان از حکمت گفتارشان به شما خبر می دهد»

11- (أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا، وَ بَغْيًا عَلَيْنَا) (3)

«کجا هستند آنان که از راه دروغ و ستم بر ما ادعا داشتند که آن ها راسخان در علمند نه ما»

12- (يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ) (4)

«سپیل علم از سینه من جاری می شود و مرغ اندیشه به قله دانشم پرواز نتواند کرد»

در این جا باید از ستمی که این دنیا درباره بشریت کرده است به خدا شکایت کنیم. ستمی که موجب شود، دهان علی بسته گردد و دهان دیگران باز باشد مگر این دو طرف مقابل، امتحان خود را نداده اند؟

علی علیه السلام در مدت کمتر از پنج سالی که دهانش باز بود، خطبی در توحید و معارف الهی برای ما باقی گذاشت، مانند خطبه توحیدیة:

ص: 8

1- نهج البلاغه، خطبه 118

2- نهج البلاغه، خطبه 184

3- نهج البلاغه، خطبه 145 و 237

4- نهج البلاغه، خطبه 142

(ما وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلَهُ وَلَا إِيَاءَ عَلِيٍّ مِنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ) (1)

آیا گوش جهان از دهان های باز دیگران چنین معارفی را شنیده است؟ آیا لب و دهانی غیر از لب و دهان علی، مانند خطبه جهاد و خطبه هَمّامی گفته است؟ آیا خامه انسانی مانند نامه مالک اشتر و نامه به امام حسن علیه السلام را نوشته است؟ این را نباید بزرگترین ستم بشماریم که دست و زبان علی بسته باشد و دست و زبان دیگرانی که چنین آثاری ندارند باز باشد؟ اگر فرض کنیم دیگران می دانستند، ولی از گفتش بخل می کردند، علی علیه السلام که در این مورد به قدری سخاوت نشان داد که روی منبر فریاد زد: (سَلْمُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي) اگر این علی 25 سال خانه نشین نبود و دهانش باز می بود و امروز مسلمین به جای یک نهج البلاغه، ده نهج البلاغه می داشتند چه می شد؟ این را نه تنها یک فرد شیعه علی می گوید، بلکه جرج جرداق مسیحی هم می گوید: «چه می شد اگر جهان بشریت قرنی یکبار، فردی مانند علی بن ابیطالب تحویل می داد؟ در آن صورت اخلاق و ارزش های انسانی امروز ما خیلی بهتر از آن چه هست می بود».

### امام حسن علیه السلام

1- علی علیه السلام در (رحبه) نشسته است. مرد عربی می آید و مسائلی را عرضه می کند که از حضرتش بپرسید. امام علیه السلام برای این که در حیات خویش جانشین خود را معرفی کند، او را به یکی از دو فرزندش إحاله می کند، مرد عرب نزد امام حسن می رود و سؤالاتش را عرضه

ص: 9

1- نهج البلاغه، خطبه 3

می کند و پاسخ می شنود که عین سؤال و جواب ها در کتب حدیث موجود است (1).

2- در مجلسی که معاویه و اطرافیان حاضر بودند، امام حسن علیه السلام نشسته بود.

یکی از حاضران به هر قصدی که داشت - به معاویه گفت: «حسن بن علی را دستور ده تا منبر رود و ما را موعظه کند» معاویه اشاره کرد و امام حسن علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد تا رسالت الهی خویش را ادا کند و امامت و رهبری خویش را به مردم معرفی کند. به منبر تشریف برد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ... أَنَا أَبُو خَيْرٍ خَلَقَ اللَّهُ... أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي). «ای مردم کسی که مرا می شناسد که می شناسد و کسی که نمی شناسد، بداند که من حسن پسر علی بن ابیطالبم... من پسر بهترین مخلوق خدایم... من کسی هستم که حقم غصب شده است - چون سخن بدین جا رسید، معاویه شیطنت کرد و گفت ای ابا محمد! از این مقوله سخن مگو و خرما را برای ما تعریف کن.

امام علیه السلام یک سطر درباره خرما سخن گفت و سپس به سخن خویش ادامه داد تا آن جا که فرمود: (أَنَا إِمَامٌ خَلَقَ اللَّهُ). «منم یگانه پیشوای مردم» امام علیه السلام وظیفه خود را انجام داد و معاویه ام ترسید، در میان مردم شورشی بشود، گفت همین مقدار کافی است و امام پائین آمد (2).

ص: 10

1- بحار الانوار، ج 43 ص 325

2- بحار الانوار، ج 43 ص 331

امام حسین علیه السلام هم مانند برادرش مقید بود، گاهی به مجلس معاویه برود تنها برای این که در فرصت های مناسب خودش را به مردم معرفی کند و وظیفه الهی خویش را انجام دهد. روزی مانند داستان امام حسن علیه السلام برای آن حضرت پیش آمد. آن روز حاضران چشم شان به امام حسین علیه السلام افتاد. به معاویه گفتند: به حسین بن علی بگو منبر برود و سخن بگوید. او کند بیان است و زبانش لکنت دارد. معاویه گفت: این گمان را نسبت به برادرش بردیم، ولی او منبر رفت و خود را در نظر مردم بزرگ نمود و ما را کوچک و رسوا کرد. مردم اصرار بسیار کردند، تا معاویه اشاره کرد و امام به منبر تشریف برد و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین فرمود:

(نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ وَعَثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَأَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ) (1)

«ما حزب الله پیروزیم، خویشاوند نزدیک رسول خدا و اهل بیت او هستیم و یکی از دو چیز نفیسی می باشیم که رسول خدا، ما را به عنوان همردیف قرآن معرفی کرده است. قرآنی که شرح و تفصیل همه چیز در آن است و از هیچ راهی، باطل به او راه ندارد. تفسیرش نزد ماست و تأویلش از ما درنگ ندارد و ما پیرو حقایق قرآن هستیم»

گویا امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در زمانی که غاصبی بر مسند خلافت پیغمبر و زعامت اُمت نشسته است، وظیفه دارند، مبارزه خود

ص: 11



را با طاغوت زمان، این گونه انجام دهند که گاهی بر خلاف میل و رضایت خویش؛ بلکه تنها به عنوان اداء رسالت الهی، به مجلس معاویه بروند و چون فرصتی بدست آید، برای مردم سخن بگویند و چشم و گوش آن ها را باز نموده، در برابر چشمان باز طاغوت مستکبر زمان، اولویت خویش و غاصب بودن او را برملا کنند تا حجت خدا بر او و آنان تمام باشد.

## إمام سجّاد علیه السلام

زین العابدین علیه السلام هم مانند پدر بزرگوارش، گرفتار طاغوت های مستکبر زمان بود و معرفی خویش را به عنوان رهبر الهی مردم و أعلم مردم زمان، نخستین وظیفه و بلکه تنها وظیفه خویش می دانست:

1- آن حضرت در مجلس یزید، به عنوان اسارت حاضر بود و بنا به نقل برخی روایات زنجیری هم به گردن شریفش گذاشته بودند. سر بریده پدرش، در برابر چشمش بود و زنان خاندانش به عنوان اسیر در کنارش نشسته بودند. طاغوت زمان یزید بن معاویه، مجلس بزرگی تشکیل داده بود تا به خیال رذل خویش، قدرت و شوکت خود را نشان دهد و برای خود افتخاری کسب کند؛ از این رو سران و اعیان و رجال کشور را از داخلی و خارجی هر چه بودند، جمع کرده بود و بر تخت غاصبانه خود نشسته و رجز خوانی می کرد؛ ولی امام زین العابدین علیه السلام گویا از همه این مصیبت ها فراموش کرده و در این جا فرصتی مناسب بدست آورده است، تا رسالت الهی خویش را به انجام رساند. گویا زین العابدین علیه السلام فکر می کند که یزید و اذنباش بزرگترین جنایت تاریخ بشری را انجام دادند و چند صباح دیگر در محکمه عدل الهی حاضر می شوند و به کیفر کردار خویش می رسند، ولی این مردم حاضر و نسل آینده بشرند که باید تکلیف خود را در موضوع

رهبری بدانند و این وظیفه قطعی و مسلمی است که خداوند متعال بر گردن آن حضرت نهاده است تا خود را به عنوان یگانه عالم و یگانه رهبر معرفی کند جهالت بدر آرد. او باید خود را در چنین مجلس و مردم را از گمراهی و بزرگی معرفی کند تا هر که خواهد از او سؤال علمی و دینی کند و او را آزمایش نماید و رهبر الهی خود را بشناسد.

آن مجلس امام سجّاد علیه السلام منتظر بود تا یکی از حاضران تقاضا کند که او به منبر رود، ولی اسارت و ظاهر ناروایی که یزیدیان ملعون برای آن حضرت پدید آورده بودند، چنین مطلبی را در منخبله احدی به وجود نمی آورد، لذا پیشنهاد از طرف خود آن حضرت مطرح شد و فرمود:

(یا یزیدُ انذَن لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضَاٌ وَلِهُؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ) (1)

«ای یزید اجازه بده بر این چوب ها بالا روم و کلماتی بگویم که موجب رضای خدا و اجر و ثواب حاضران باشد»

یزید اجازه نداد، زیرا او بهتر از دیگران اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را می شناخت و می دانست که او با قدرت اسلامی که در اثر ایثار و فداکاری های پدر و جد امام سجّاد علیه السلام نموده اند بر تخت نشسته و از سرزمین خشک حجاز به شام و فلسطین سر سبز و آباد آمده است، و اکنون به جای تشکر و قدردانی، چنین جنایتی را مرتکب شده است. حاضران اصرار کردند. او هم مانند پدرش گفت: اگر این جوان منبر رود، مرا و اجدادم را رسوا می کند و پائین می آید. حاضران اصرار بیشتری کردند و بالأخره به منبر تشریف برد.

حمد و ثنای الهی بجای آورد و در نخستین کلمات بدون این که از

ص: 13

شهادت پدر و برادر و اسارت خود و خاندانش سخن بگویند، شروع به معرفی خودش نمود. آن هم معرفی از طریق علم و فضیلت و کمال، فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سَيْتًا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعِ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُحْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصِّدِّيقَ وَمِنَّا الطَّيَّارَ وَمِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَمِنَّا سَيِّدَ بَطْنِ هَاشِمٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَبْنَاءُ بَحْسِيِّ وَنَسَبِي. أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا) (1)

«ای مردم! خداوند به ما شش عطیه کرامت فرموده است: دانش و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و دوستی در دل مؤمنان و به سبب 7 فضیلت ما را بر دیگر مردم، برتری داده است: محمد پیغمبر برگزیده خدا و صدیق امت و جعفر طیار و شیر خدا و شیر رسولش و 2 نواده پیغمبر از فامیل ما هستند (نه فامیل یزید) کسی که مرا می شناسد که می شناسد و کسی که نمی شناسد، حسب و نسب خود را به او بگویم»

سپس برخی از شعائر بزرگ اسلام، مانند مکه و منی و زمزم و صفا را بر شمرد و فرمود: من فرزند، این هایم یعنی من فرزند اسلامم (و یزید فرزند کفر و عداوت با اسلام)

درست همان مطلبی را که یزید در اثر شکر شراب و خباثت جد و باب از آن فراموش کرده بود، امام سجّاد علیه السلام در برابر چشم های باز و گوش های شنوا مطرح کرد امام سجّاد به حاضران- نه به یزید، زیرا او قابل نبود- فهمانید که تمام افتخارات اسلام از آن او و پدر و اجدادش می باشد، تمام صفات کمال انسانی که علم و دانش در رأس آنست ویژه او و پدر و جدش می باشد و یزید سراپا حماقت و خباثت، به ناحق این منصب را

ص: 14

غصب نموده است.

داستان تاریخی آن مجلس مفصل است و مشهور، ولی کسی که آن جریان را با دقت مطالعه کند، می‌فهمد که گویا امام سجّاد برای این به دنیا آمده بود که برای یکبار هم که شده است، خود را به رجال و اعیان جهان معرفی کند و در یک روز و بلکه یک ساعت تمام رشته‌های یزید و آل‌ابی‌سفیان را پنبه کند، تنها رسالت سنگین الهی خویش را انجام دهد و از منبر پائین آید.

امام سجّاد با این عمل، بزرگترین ضربه را به بنیاد کاخ ستم و جبار یزید فرود آورد و عمل او، از لحاظ نتیجه یک عمل انقلابی، کمتر از شهادت پدر بزرگوارش نبود چنان که معرفی عمومی بزرگوارش امام حسن علیه السلام هم در مجلس معاویه همین ارزش را داشت و معرفی فرزندان طاهرینش هم چنان که خواهیم گفت همین نتیجه و اثر را داشته است.

2- (مَا يَنْقُمُ النَّاسُ مِنَّا فَتْحُنْ وَاللَّهِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ... وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ) (1)

«مردم از ما چه عیبی می‌گیرند. بخدا سوگند که ما شجره نبوت و معدن دانشیم»

### امام باقر علیه السلام

امام باقر و فرزند ارجمندش امام صادق علیهما السلام، در این راه از بقیه پدران و فرزندان بزرگوارشان موفق‌تر بودند، زیرا در عصری واقع شده بودند که بنی‌امیه و بنی‌عباس دنیا پرست با یکدیگر به جنگ و نزاع مشغول بودند و کمتر مزاحم مردان حق می‌شدند، لذا این دو بزرگوار فرصتی پیدا کردند که خود را بیشتر معرفی کنند و طالبان حق هم بیشتر

ص: 15

از اینان استفاده نمایند. بنابراین، آن چه در این جا از این دو بزرگوار، در این باره ذکر می کنیم، نمونه اندکی است، از آن چه بسیارش در کتب احادیث موجود است:

1- امام زین العابدین فرزند بزرگوارش را معرفی می کند و می فرماید: (مُحَمَّدُ ابْنِي يَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا) (1)

«پسرم محمد علم را می شکافد و تحلیل می کند»

و خود امام باقر می فرماید:

2- (... فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعَلَّمَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ الْأَتْحَنُ نَعْلَمُهُ) (2)

«هر چه را فرشتگان و پیغمبران می دانند، ما می دانیم»

3- (إِنَّمَا نُحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوْنَا) (3)

«... در تفسیر آیه شریفه- (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) می فرماید: «دانا یان ما هستیم و نادانان دشمنان ما هستند»

4- (... إِنَّ ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) (قَالَ هُمْ الْأَيْمَةُ) (4)

«... در تعیین مصداق آیه شریفه «در این برای باریک بینان عبرتی هست» فرمود: «مراد از باریک بینان ائمه هستند»

5- فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ) (5)

«در باره قول خداوند عزوجل «تو بییم دهنده هستی و هر قومی

ص: 16

1- اصول کافی ج 1 ص 469

2- اصول کافی ج 1 ص 256

3- اصول کافی ج 1 ص 212

4- اصول کافی ج 1 ص 218

5- اصول کافی ج 1 ص 191

هدایت کننده ای دارند» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیم دهنده است و برای هر زمانی یکی از ما ائمه هدایت کننده ای است، که مردم را به سوی آن چه پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آورده است رهبری می کنند... نخستین آن هدایت کنندگان علی علیه السلام است و بعد از او، اوصیاءش یکی پس از دیگری.

## امام صادق علیه السلام

1- (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) قَالَ: (الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ وَنَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ) (1)

«در باره آیه شریفه «اگر نمی دانید، از اهل ذکر بپرسید» فرمود: ذکر محمد است و ما اهل او هستیم که مردم باید از ما بپرسند»

2- ... (يَقُولُ وَعِنْدَهُ أُنَاسٌ مِّنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ: عَجَبًا لِلنَّاسِ، إِنَّهُمْ أَخَذُوا وَعَلَّمَهُمْ كُلَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلِمُوا بِهِ وَاهْتَدَوْا وَ يَرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ أَفَيْرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا وَ جَهَلْنَا نَحْنُ وَضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا لَمَحَالٌ) (2)

«در حالی که جماعتی از اهل کوفه نزد آن حضرت بودند و در آن زمان در کوفه مردمی پیدا شده بودند که ادعا می کردند ما از جعفر بن محمد داناییم و مردم باید اسلام را از ما بیاموزند فرمود: تعجب است از مردمی که تمام دانش خود را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آخذ کرده اند و دانشمند شده اند و هدایت یافته اند، ولی گمان می کنند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم دانش آن حضرت را اخذ نکرده اند. ما اهل بیت و ذریه پیغمبریم. وی در منزل ما

ص: 17

1- اصول کافی ج 1 ص 210

2- اصول کافی ج 1 ص 398

نازل گشته و دانش از نزد ما به آن ها رسیده است؛ باز آن ها گمان می کنند که دانا شدند و هدایت یافتند و ما نادان باقی ماندیم و گمراه گشتیم؟! این ادعا محال است».

در این حدیث امام صادق علیه السلام ادعاء خود را با دلیلی روشن و برهانی غیر قابل انکار بیان می کند همچنین حدیث شماره 6 که بعداً ذکر می شود:

3- (نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ)

«ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم راسخین در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می دانیم»

4- (... بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ قَالَ هُمْ الْأَيْمَةُ خَاصَةً) (1)

«در تفسیر آیه شریفه «قرآن آیات روشنی است که در سینه مردمی می باشد که به آن ها دانش عطا شده است فرمود: این مردم فقط ائمه می باشند»

5- (... وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَمْعَةَ... وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَةَ... وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمُصْحَفِ فَاطِمَةَ...) (2)

«جامعه و جفر و مصحف فاطمه نزد ماست»

- این حدیث مفصل است و امام صادق علیه السلام، اندکی از مزایای علمی این 3 مرکز دانش را توضیح می دهد.

6- (... اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَرْحَمُ وَأَزَافُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَقْرَضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ، ثُمَّ يَحْجُبُ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً) (3)

ص: 18

---

1- اصول کافی ج 1 ص 213

2- اصول کافی ج 1 ص 239

3- اصول کافی ج 1 ص 261

«خداوند نسبت به بندگانش بزرگوarter و مهربان تر و با محبت تر است از این که اطاعت نمودن آن ها را از یکی از بندگانش (اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم) واجب کند، سپس اخبار آسمانی را در هر صبح و شام از او پوشیده دارد» یعنی ما اهل بیت پیغمبر که به شما می گوئیم! واجب است از ما اطاعت کنید، بدانید که خداوند متعال، اخبار آسمانی را هر صبح و شام در اختیار ما می گذارد، پس هر چه می خواهید از ما بپرسید.

7- (يَعُدُّوا النَّاسَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَفَحْنُ الْعُلَمَاءِ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ) (1)

«تمام مردم بر 3 دسته تقسیم می شوند: دانشمند و دانشجو و کفک روی آب. ما دانشمندیم و شیعیان ما دانشجویان و بقیه مردم کفک روی آب.»

### موسی بن جعفر علیه السلام

1- (... قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ، هُوَ لِأَوْلَادِي وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ- وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى - وَ فِيهِ عِلْمُ الْحُكْمِ وَ الْفَهْمِ وَ السَّخَاءِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ) (2)

«امام صادق علیه السلام- ضمن گفتگویی که با مردم داشت، اشاره به پسرش موسی بن جعفر علیه السلام نمود و- فرمود: آری این سید فرزندان من است. او علم حکمت و فهم و سخاوت دارد و هر چه را که مردم از امور دینی خویش نیاز دارند و درباره آن اختلاف نظر پیدا کنند، او می داند»

ص: 19

1- اصول کافی ج 1 ص 34

2- بحار الانوار ج 48 ص 12



به عقیده نویسنده، امام رضا علیه السلام، در موضوع بیان علم امام و نیز اثبات آن، از همه ائمه موقتر بوده است، زیرا آن حضرت:

أولاً: حدیث مفصّلی، برای عبدالعزیز بن مسلم بیان می کند که در آن، تمام ابعاد علوم امام را توضیح می دهد و با استشهاد به آیات شریفه قرآن، صدق دعوت ائمه و بطلان هر مدعی امامتی را غیر از دوازده وصی مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثابت می کند.

ثانیاً: تمام آن چه را که خودش و پدران و فرزندان دربارۀ علمیت امام از جمیع مردم زمان بیان کرده اند، عیناً به اثبات می رساند. اکنون به قسمتی از حدیث حضرت دربارۀ صفات امام توجه نمایید:

(إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِزْتُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَ صَلاَحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْأَسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي.. الْإِمَامُ يَحُلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرُمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ، الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ... الْإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ... وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ... لَا يَتَكَلَّمُ مَعَدَنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ... وَ الْعِلْمُ وَ الْعِبَادَةُ... عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ)

(1)

«امامت مقام پیغمبران و میراث او صیاء است. امامت جانشینی خدا و رسول خداست... امامت زمام دین و مایه نظام امور مسلمین و صلاح دین و

ص: 20

عزت مؤمنین است. امامت ریشه با نموّ اسلام و شاخه بلند آنست... امام حلال خدا را حلال دارد و حرام خدا را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به راه پروردگارش دعوت نماید. امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد... امام یگانه زمان خود است. کسی به همطرازی او نرسد و هیچ دانشمندی با او برابر نباشد جایگزین ندارد. مثل و مانند ندارد... امام دانشمندی است که نادانی ندارد. سر پرستی است که عقب نشینی ندارد. کانون قدس و طهارت.. و علم و عبادت است.. در سیاست عالمست. اطاعتش واجبست به امر خدا قائم است خیرخواه بندگان خدا و نگهدارنده دین خداست.

و اما اثبات همه آن چه تاکنون گفتیم به وسیله امام رضا علیه السلام در مجلسی اتفاق افتاد که مأمون از بزرگ ترین دانشمندان یهود و مسیحی و زردشتی و صابئین و دیگر مذاهب زمان، مانند: جاثلیق، رأس الجالوت، هر بذاکبر، نسطاس رومی و عمران صابی دعوت کرد و در برابر همه آن ها از امام رضا علیه السلام هم دعوت نمود که در آن مجلس تاریخی با ایشان مناظره کند.

در آن مجلس دقیقاً تمام کفر در برابر تمام اسلام قرار گرفت، مانند جنگ احزاب که امیر المؤمنین علیه السلام در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم درباره آن برابری فرمود: (بَرَزَ الْإِيْمَانُ كُلَّهُ فِي مُقَابِلِ الْكُفْرِ كُلِّهِ)

چنان که اگر آن روز- خدای نخواسته- عمرو پیروز می شد، کفر بر اسلام پیروز شده بود، در این مجلس هم، اگر مدافع اسلام، شخصی غیر از امام رضا علیه السلام می بود و شکست می خورد، اسلام شکست خورده بود.

آن جا مواجهه اسلام و كفر، مواجهه عملی بود و این جا مواجهه علمی.

جریان این مجلس به نحو اختصار از این قرار است:

حسن بن محمد نوفلی - که از اصحاب امام رضا علیه السلام است - می گوید: ما خدمت امام رضا علیه السلام نشستیم بودیم، که ناگاه یاسر خدمتگزار امام وارد شد و به امام رضا علیه السلام خطاب کرد و گفت: آقای من! امیر المؤمنین مأمون به شما سلام می رساند و می گوید: برادرت به فدایت. ارباب سخن و علماء ادیان و متکلمین از همه مذاهب نزد ما آمده اند، اگر دوست دارید سخن آنان را بشنوید فردا نزد ما تشریف بیاورید و اگر نمی خواهید خود را زحمت ندهید و اگر دوست داشته باشید که ما نزد شما بیاییم، برای ما آسان است.

امام به او فرمود: به مأمون سلام برسان و بگو: می دانم مقصودت چیست. من فردا نزد تو می آیم.

سپس امام به نوفلی فرمود: می دانی چرا پسر عمّت مرا با مشرکین و ارباب سخن گرد می آورد. نوفلی گفت: قصد امتحان شما را دارد... امام فرمود: آری مأمون از کردار خود پشیمان خواهد شد هنگامی که مناظره مرا با اهل تورات به کتاب توراتشان ببیند و با اهل انجیل به انجیلشان و با اهل زبور به زبورشان و با صابئین به لغت عبرانشان و با هرابده به لغت فارسی آن ها و با اهل روم به لغت رومی و با اهل هر لغتی به لغت خودش، و آن گاه که مأمون ببیند هر دسته را که مغلوب شدند و از سخن باز ایستادند و دلیل و سخن خود را پس گرفتند و سخن مرا پذیرفتند، پشیمان خواهد گشت و خواهد فهمید که مقامی را که بر آن تکیه زده است سزاوار آن نیست.

امام علیه السلام فردا وضو گرفته تشریف برد و در حالی که مجلس باشکوه و با عظمتی بی نظیر، تشکیل گشته بود و علاوه بر شخص مأمون و دانشمندان

مزبور. رجال و اعیان کشور هم حضور داشتند، پس از معارفه و سخنان مقدماتی. جاثلیق سؤالی از حضرت نمود که مضمونش اینست.

شما و همه مسلمین و نیز تمام ما نصاری نبوت حضرت عیسی و کتاب او انجیل را قبول داریم ولی نبوت پیغمبر شما مشکوک است. او را تنها شما قبول دارید. بنابراین نبوت حضرت عیسی قطعی و مسلم و غیر قابل خدشه و انکار است و نبوت حضرت محمد غیر قطعی و مشکوک است.

بدون شک عالم نصرانی تمام مطالعات و تحقیقات دوره عمر خود را خلاصه کرده بود و ضمن یک سؤال که به خیال خودش همه مسلمین را مجاب می کند و هیچ کس نمی تواند کوچکترین خدشه ئی به استدلال او وارد کند، ارائه نمود. شاید هم در آن زمان کسی غیر از امام رضا علیه السلام نمی توانست جواب آن شبهه را بدهد زیرا این شبهه انصافاً سنگین است و ظاهری فریبنده دارد.

امام علیه السلام لب به سخن گشود و ضمن چند جمله کوتاه استدلال او را از بیخ و بن برکنند و در برابر دیده ها و گوش های بزرگ دانشمندان جهان به دیوار کوبید که همه دهان ها از گفتن باز ماند و جاثلیق موضوع بحث را به ناحیه ای دیگر متوجه کرد.

امام علیه السلام فرمود: «ما مسلمین، حضرت عیسی و کتاب انجیلی را قبول داریم که امش را به آمدن پیغمبر آخرالزمان بشارت داده است و حواریون عیسی به آن اقرار کرده اند... یعنی یعنی اگر تو، حضرت عیسی و انجیل بدون بشارت به پیغمبر آخرالزمان را می خواهی به گردن ما بگذاری ما قبول نداریم و اگر عیسی و انجیل با بشارت را می گوئی که ما قبول داریم و باید به تو بگوئیم: چرا مخالفت پیغمبر و کتاب خود می کنی و به پیغمبری که آن ها بشارت داده اند گردن نمی نهی. اصلاً اگر صحت نبوت پیغمبر

آخرالزمان و قرآن مجید ثابت نباشد، نبوت حضرت عیسی و کتابش ثابت نمی شود.»

زیرا کتاب انجیل بعد از حضرت عیسی مدتی مفقود بود. نصاری نزد علماء آن زمان رفتند و گفتند: عیسی کشته شد و انجیل مفقود گشت شما که دانشمندان ما هستید. از انجیل چه خبر دارید؟ آن ها گفتند انجیل در سینه ما موجود است و سپس چهار تن به نام های الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی که از شاگردان طبقه دوم عیسی بودند، نشستند و این انجیل ها را با اختلافاتی که مشاهده می شود نوشتند. بنابراین انجیل های موجود هیچ گونه اعتباری ندارد تا نبوت آورنده او جناب عیسی را ثابت کند.

اما قرآن مجید ما که از زمان حیات پیغمبر تا الان تاریخی مستمر و غیر منقطع دارد، به عنوان اصلی قطعی و معتبر تلقی می گردد و نبوت حضرت عیسی در زمان خودش از آیات شریفه آن ثابت می شود.

مثل این که عالم نصرانی خیمه ئی بنا کرده بود با ستون و میخ و طناب های محکم و محتوای آن خیمه جناب عیسی و انجیل بود، ولی او فراموش کرده بود که عمود و طناب این خیمه، پیغمبر خاتم و قرآن مجید است و اگر آن ها به پیغمبر خاتم و قرآن معتقد نباشند، اصلاً خیمه و هرگاهی برپا نخواهد شد.

امام علیه السلام بحثی دیگری با جاثلیق دارد که تناقض اعتقاد نصاری را نسبت به الوهیت و عبادت حضرت عیسی آشکار می کند؛ به این نحو که امام رضا علیه السلام به جاثلیق می فرماید: «ما به عیسای ایمان داریم که او به حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آورده است و از عیسای شما عیبی نمی گیریم جز این که او نماز و روزه اش اندک بود.» جاثلیق که در مباحثه اول گیج و مبهوت و زبان بسته شده بود، در این جا سری بلند کرد و دهنی باز نمود و خیال کرد نقطه ضعفی برای امام پیدا کرده است و شروع به رجز خوانی

نمود که: من ترا أعلم علماء اسلام می دانستم، ولی اکنون سخنی گفتمی که علمت را فاسد کردی و در این مناظره خود را ضعیف و زبون ساختی!

امام فرمود: «چرا؟ گفت زیرا تو می گوئی عیسی نماز و روزه اش اندک بود، در صورتی که همه می دانند که جناب عیسی همه روزها را روزه می گرفت و همه شبها را برای اقامه نماز بیدار بود امام فرمود: بگو بدانم عیسی نماز و روزه اش را برای چه کسی انجام می داد؟ یعنی اگر عبادت او برای خدا بود، پس چرا تو خود او را خدا می دانی و اگر برای دیگری بود آن، دیگری کیست؟ در آن صورت عیسی - العیاذ بالله - مشرکست. روایت می گوید: فَخَرَسَ الْجَائِلِيُّ وَ انْقَطَعَ (1) (جائلیق زبانش بریده گشت و لال شد - یعنی نتوانست یک کلمه حتی نامربوط هم که شده بر زبان آورد).

مباحثه امام علیه السلام با عالم یهودی و زردشتی و صابئی و دیگران هم همین گونه بود.

آنچه در این جا باید مورد توجه خاص قرار گیرد، اینست که: این مناظره که در 12 قرن پیش انجام یافته به صورتی است که ما اکنون از عین سؤالات و جوابها با خبر می شویم و معلومات طرفین بحث برای ما ارزیابی می شود. این مباحثه در کتب روایات چنان نیست که بگویند: مجلسی تشکیل شد و مناظره ای در گرفت و امام رضا همه علماء اُدیان را مغلوب و مجاب نمود.

این گونه نقلی تنها برای شیعیانش قابل قبول است، لیکن آن کس که منکر مقام ولایت و امامت آن حضرت است نمی تواند مجرد چنین نقلی را بپذیرد.

ص: 25

اما زمانی که عین سؤال و جواب مذکور شد، دلیل روشن و قطعی و غیرقابل انکاری به شنوندگان ارائه می دهد که اگر عناد و لجاجی نداشته باشند، افضلیت علمی آن حضرت را بر تمام دانشمندان زمان خود بدون کوچکترین تردیدی می پذیرند.

این مورد چنانست که شخصی ادعا کند مثلاً این مقاله بهترین خطاط زمان خود بوده و سپس خط زیبای ابن مقله و خطوط نازیبای دیگران را ارائه دهد.

مباحثه امام علیه السلام با دانشمندان جهان، در عصر طلایی اسلام واقع شده است، یعنی در زمانی که اسلام، از لحاظ جغرافیا، به وسیع ترین و پهناورترین دوران خود رسیده بود. از حجاز شروع شده بود و از طرفی به تونس و مراکش و مصر و اسپانیا و از طرفی به فلسطین و ایران و افغانستان و حدود چین رسیده بود. یگانه ابر قدرت جهان اسلام بود و مذاهب دیگر تحت الشعاع بودند و به حکومت اسلام جزیه می دادند.

و خلاصه در عصری که آوازه اسلام به گوش همه جهانیان رسیده و دانشمندان جهان از لحاظ علمی خود را آماده مقابله با آن نموده اند.

در چنین عصری، دانشمندانی را که مأمون فرا می خواند، قطعاً همگی از علماء طراز اول مذاهب و ملل هستند. جریان و گفتگوهای این مجلس را باید با دقت مطالعه کرد، تا تقابل کفر و اسلامی را که گفتیم معلوم گردد، تفوق و اعلییت امام رضا علیه السلام بر بزرگ دانشمندان جهان معلوم گردد. نبودن علم صحیح در شرق و غرب جهان و وجود آن در خاندان پیغمبر و ائمه معصومین صلی الله علیه و اله و سلم معلوم گردد و بالاخره حقانیت اسلام و بطلان همه ادیان غیر از آن معلوم گردد.

برای اثبات این که ائمه علیهم السلام اعلم خلق زمان خود می باشند، امام جواد علیه السلام امتیاز خاصی داشت که در ائمه دیگر نبود و آن امتیاز، صغر سن و خرد سالی آن حضرت در زمان امامتش می باشد.

امام جواد علیه السلام در زمان وفات پدر بزرگوارش کمتر از ده سال داشت. از طرفی چون امامتش به نص پدر بزرگوارش ثابت شده بود، خلیفه زمان مأمون الرشید و سایر بنی عباس که خود را در برابر بنی هاشم و علویین قرار داده بودند و همیشه در فکر بودند تا نقطه ضعفی از آن ها بگیرند و آن را علم کنند. در پرسش مسائل علمی، امام جواد علیه السلام را بسیار مورد توجه قرار می دادند و قاضی القضاة و سایر دانشمندان بزرگ را می فرستادند تا سؤالات مشکل خود را نزد امام جواد علیه السلام مطرح کنند که قسمتی از این سؤال و جواب ها در کتب حدیث و تاریخ موجود است.

و نیز از مسلمیات تاریخ است که مأمون- به هر قصدی که داشت- می خواست دخترش أم الفضل را به ازدواج امام در آورد، ولی بنی عباس و رجال دولت او را مانع می شدند و صغر سن و ضعف علمی آن حضرت- به اعتقاد خویش- را بهانه می کردند. مأمون هم چون تصمیم داشت اراده خویش را عملی کند امام جواد را در معرض سؤال و امتحان آن ها قرار می داد و نتیجه همه این ها این بود که مأمون پدر زن آن حضرت شد و تاریخ حتی یک مورد را نشان نمی دهد که امام در جواب مسأله ای سکوت کرده باشد، زیرا امامی را که خداوند رهبر مردم قرار دهد، صغر سنش مانع افضل و اعلم بودن او از جمیع مردم زمان نمی شود.

هر چه از آن حضرت پرسیده اند، پاسخ داده است و خودش هم مانند



پدران بزرگوارش درباره خویش فرموده است:

(أَنَا أَعْلَمُ بِسَرَائِرِكُمْ وَظَوَاهِرِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ عِلْمٌ مِيْحْنَا بِهِ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ...)

«من ظاهر و باطن شما و عاقبت کار شما را بهتر از خود شما می دانم. این علم را خداوند پیش از آفرینش همه مردم به ما عطا کرده است (یعنی آن هنگام مقرر داشته است که ما را رهبر امت و اعلم جمیع خلق قرار دهد)»

### امام هادی و عسکری و حجة عليهم السلام

آن چه از ائمه نه گانه، برای اثبات مقصود خویش تا این جا ذکر نمودیم، اگرچه به عنوان نمونه بود، ولی گمان ندارم، هیچ عاقل منصفی باشد، که این مقدار را کافی و وافی به مقصود نداند، لذا خواننده محترم را درباره ائمه سه گانه مزبور به مآخذ مربوطه مانند بحار الانوار، جلد 50 تا 53 و احتجاج طبرسی ارجاع می دهیم و در این جا به ذکر نکاتی دیگر، در رابطه با مقصود می پردازیم:

1- چنان که اشاره کردیم، تمام ائمه معصومین (علیهم السلام) در دوران امامت و زعامت الهی خود، معاصر بودند با طاغوتیانی مستکبر و فاسد که با فقدان علم و فضیلت منصب خلافت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را غصب کرده بودند و جمله «الْمُلْكُ عَقِيمٌ» محور زندگی و کار و فعالیت شان بود. برای ابقاء تخت و تاج غاصبانه خود پسر پدر را می کشت و برادر برادر را.

برای ادامه چند روز از حیات ننگین خود، بر توسن هوی و هوس سوار می شدند و عقل و دین و شرف و انسانیت را زیر دست و پای مرکب ملعون

خویش له می کردند.

این فرومایگان خبیث در برابر خود برترین انسان های زمان و رجال الهی عظیم و والائی مانند امام حسین و موسی بن جعفر و سایر ائمه هدی را می دیدند که دل های مردم به سوی آن ها متوجه است. اراذل فرومایه بهر حيله و نیرنگی که متوسل می شدند تا مردم را از آن ها بگردانند، ممکن نمی شد پول می دادند و تهدید می کردند و زجر و شکنجه می نمودند و مسموم می کردند و می کشتند، ولی همه این ها نتیجه معکوس می داد و علاقه مردم نسبت به امامان خیر خواه و دلسوز خویش بیشتر می گشت. سپس به فکر مواجهه مستقیم با خود امامان معصوم می افتادند. شما تاریخ خونبار آنان را بخوانید تا به بینید آن اراذل در خیم و خبیثان فاسد چه جنایاتی را نسبت به این فرشتگان معصوم مرتکب شده اند. ائمه مرتکب شده. ائمه معصومین هم که هدفی جز هدایت و خیرخواهی مردم ندارند در چنین شرایط و اوضاعی، چاره ای جز معرفی خویش نداشتند. معرفی و شناساندنی که عدم لیاقت، بلکه رذالت و خباثت آن جانیان غاصب را گاهی با صراحت و گاهی با کنایه و اشاره در بر داشت و این بهترین راه مبارزه با آن جبّاران دور از انسانیت بود؛ زیرا همین معرفی به ظاهر ساده، مردم را بیدار می کرد، سرپوش ها و نقاب هائی را که طاغوتیان بر چهره گذاشته بودند بر می داشت، مردم را آماده قیام و نهضت می کرد و بالاخره در آینده ای دور یا نزدیک، بنیاد کاخ ستمگران ویران می گشت و ائمه معصومین هم وظیفه الهی خویش را انجام داده بودند.

2- در این جا به حدیثی که از امام صادق علیه السلام در اوّل مقال بیان کردیم می رسیم که فرمود: «علم صحیح در هیچ نقطه جهان، جز در خانه ما اهل البیت پیدا نمی شود و آن چه از ائمه دیگر هم نقل نمودیم، مؤید همین

معنی بود.» اگر کسی برای این مدعا شاهدهی تفصیلی بخواهد، باید یکایک علوم موجود در دسترس بشر را در نظر بگیرد و آن گاه از دانشمندان متخصص اسلامی بخواهد تا نقطه قوت و صحت هر علم را از دیدگاه اسلام و امام صادق و أهل البیت و نقطه ضعف و عدم صحت آن را از دیدگاه دیگران بیان کنند و قطعاً در میان تمام مسلمین چنین دانشمندانی وجود دارند. ولی آن چه نویسنده در این جا به عنوان ارائه نظر قاصر خویش و به مقدار حوصله یک مقاله در قالبی مختصر و فشرده و کلی می تواند بیان کند اینست که:

اگر همه علوم را به عقلی و غیر عقلی تقسیم کنیم و موضوع علوم غیر عقلی را در انسان و جهان فشرده کنیم، می گوئیم: هر یک از این دو بخش، دارای دو جزء است جزئی اصلی و مهم و جزئی فرعی و غیر مهم و علوم مزبور از نظر غیر اسلامیش در تمام مسائل آن، تنها همان جزء فرعی و غیر اصلیش را در نظر گرفته و روی آن تحقیق می کند و هدف از آن علم را بر آن پایه بنا می نهد، ولی از نظر اسلام مسائل علوم، هر دو بخشش به ترتیب اولویت مورد نظر قرار گرفته و هدف و نتیجه هم بر آن مبنا پایه ریزی شده است.

توضیح:

انسان مرکب از روح و بدن است که از نظر اسلام، روح جزء اصلی و مهم آنست و بدن جزء فرعی و غیر مهم آن. در مکاتب غیر اسلامی و علمی که موضوع آن را انسان قرار داده اند، تمام توجه و تحقیق روی بدن انسان است و صورت ظاهری آن، تا بهتر بخورد و بنوشد و بخوابد و تنفس و استراحت و ارضاء غریزه کند و مسائل مربوط به روح و معنی و حقیقت انسان به کلی مورد غفلت قرار گرفته و گاهی نفی و عدم آن را هم در مسائل

ص: 30

علمی خود، قید می کنند.

گاهی می گویند: اخلاق و دین را در مسائل علمی، تنها از جنبه تاریخی آن باید مطرح کرد و باید مسائل علمی از آن برکنار باشد و گاهی می گویند: دین افیون ملت هاست و باید با آن مبارزه کرد. آن ها علوم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و همه فروع آن را بر مبنای هیكل ظاهر انسان و نیاز های بدنی او طراحی می کنند، پس امام صادق و تمام ائمه شیعه علیهم السلام حق دارند که علوم آن ها را از این نظر ناقص و ناصحیح بخوانند. آن ها از تمام علوم متداول خود، می خواهند به این نتیجه برسند که بدن انسان بهتر زیست کند و این بهزیستی را هم تنها برای عده معدودی از همفکران و هم مشربان خود می خواهند و بقیه بشر راحتی انسان به حساب نمی آورند و ماده خاکستری رنگ مغز آن ها را ناقص می دانند. آن ها صریحاً می گویند: همسایه ات را گرسنه نگهدار تا خودت سیر بمانی.

ولی اسلام می گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (مَا آمَنَ بِي مِنْ بَاتٍ شَبَعَانَ وَجَارُهُ جَائِعٌ) (1)

«پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود به من ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه باشد.»

غیر مسلمان می گوید: جهان دار تنازع بقاء است ولی قرآن مسلمان می گوید:

(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) (2)

«یکدیگر را به کار نیک و تقوی کمک کنید و بر گناه و ستم کمک نکنید»

ص: 31

---

1- وسائل الشیعه، ج 8 ص 490 حدیث 15853

2- سوره مائده آیه 2

غیر مسلمان می گوید: ماده خاکستری رنگ مغز اعراب و سیاهپوستان ضعیف و ناقص است، ولی اسلام می گوید:

(لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى أَسْوَدٍ) (1)

«نه عرب بر عجم فضیلت دارد و نه سفید پوست بر سیاه پوست»

اسلام می گوید:

(مَا أَخْرَجَكَ فِي الدِّينِ وَإِنَّمَا نُظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا فَأَعْطَاهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ) (2)

مردم یا برادر دینی تو هستند و یا مخلوقی مانند تو می باشند... (پس اگر حاکم و والی آن ها بودی) بدان که گاهی از آن ها لغزش و خطائی سر می زند و عوارضی پیش می آید که عمداً یا اشتباهاً کاری از دستشان صادر می شود. آن ها را ببخش چنان که می خواهی خدا ترا ببخشد.

اسلام می گوید:

(مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا مُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ) (3)

«پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: کسی که به امور مسلمین اهتمام نرزد، مسلمان نیست و کسی که بشنود از مردی که می گوید: مسلمین به دادم برسید و او جوابش ندهد مسلمان نیست.»

و اما راجع به جزء دیگر موضوع علوم که جهان است.

از نظر اسلام، جهان هستی، طبیعت و ماوراء طبیعتی دارد که قسمت

ص: 32

1- تفسیر الواضح، ذیل آیه شریفه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاهُمْ)

2- نهج البلاغه، مکتوب 53

3- اصول کافی 2 / 164 حدیث 2023

ماوراء آن اهم و اصیل است و مقصود اصلی و بالذات از خلقت، همان جزء اصلی است. از نظر اسلام این دنیا معبر است و گذرگاه و صورت و ظاهری از هویت جهان هستی است. تمام معنی و حقیقت و روح هستی، عالم دیگر است که از نظر کوتاه بینان غایب و پنهان است.

أمیر المؤمنین - علیه السلام - در این باره می فرماید:

(وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ) (1)

«منتهای دید کوردلان، همین دنیاست. کوردل در ماورای دنیا چیزی را نمی بیند. اما شخص بصیر دیدش را نفوذ می دهد تا آن جا که می فهمد: منزل حقیقی ما وراء این دنیاست. بنابراین شخص بصیر (دنیا را گذرگاه می داند و) همیشه آماده کوچ است و کوردل همیشه به دنیا گرایش دارد. شخص بصیر از دنیا توشه بر می دارد و کوردل برای دنیا توشه می اندوزد.

بنابراین، علمی را که بشر از دیدگاه خود، بر پایه حذف معاد و عالم ماوراء طبیعت طراحی کرده است، از نظر اسلام و امام صادق ناقص و ناصحیح است.

امام رضا در مناظره ای که با شخص منکر معادی دارد، می فرماید:

(أرأيت إن كان القول قولكم - وليس هو كما تقولون - ألسنا وإياكم شرعاً سواء لا يصدرنا ما صدقنا و صدقنا و زكينا و أقرنا وإن كان القول قولنا - وهو قولنا - ألسنتم قد هلكتم و نجونا) (2)

ص: 33

1- نهج البلاغه، خطبه 131

2- اصول کافی، ج 1 ص 78 حدیث

«به من بگو مگر نه اینست که اگر گفتار شما درست باشد (که قیامت و حساب و کتابی وجود نداشته باشد) - در صورتی که چنین نیست - ما و شما برابر خواهیم بود. نماز خواندن و روزه گرفتن و زکاة دادن و اقرار مابه خدا، زیانی برای ما ندارد (کسی نگفته است که هر کس نماز بخواند و روزه بگیرد و... به جهنم می رود) ولی اگر گفتار ما درست باشد (که قیامت باشد) مگر نه اینست که شما در هلاکتید و ما رستگار ؟

ما از سخن امام رضا علیه السلام - استفاده می کنیم که انکار معاد با استناد به دلیل و برهان محال است و حقا هم چنین است. زیرا ابزار علمی ما در برهان و استدلال، مأخوذ از مشاهدات و تجربیات و سایر اصول و قواعد این عالم است و خلاصه فکر و استدلال ما زائیده این عالم است و محدود در این عالم؛ در صورتی که ماوراء طبیعت، جهان خارج از این عالم است و خارج از محدوده فکر و استدلال و امکانات در اختیار ما ما نسبت به احتمال عالم دیگر، دلیل قطعی و روشن داریم و آن خبر دادن صانع و سازنده انسان و جهان است از وجود آن و بسته بودن هرگونه راه استدلالی برای نفی و انکار آن. جمله معروفی را که بوعلی سینا گفته است، مورد قبول و تسلّم تمام دانشمندان جهان قرار گرفته و آن جمله اینست:

(كُلَّمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنْ عَجَائِبِ عَالَمِ الطَّبِيعَةِ فَذَرَّهُ فِي بُعْثَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَدُدْكَ عَنْهُ وَاصِحُّ الْبُرْهَانِ) (1)

«هر آن چه از شگفتی های عالم ماده شنیدی که بر گوشت سنگینی کرد، تا زمانی که دلیل روشنی ترا از قبول آن منع ننموده است، در ردیف ممکناتش گذار.

و از جمله بوعلی سینا رساتر و مستدل تر جمله امیر المؤمنین علیه السلام است

ص: 34

که در نامه اش به امام حسن علیه السلام می نویسد:

(فَإِنْ أَشَدَّ كَلَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالِكَ بِهِ فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ كُنْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلِمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأُمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَصِلُ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ)

«اگر چیزی از آن چه گفتم، قبولش بر تو مشکل آمد، آن را بر نادانی خود حمل کن (نه بر درست نبودن گفتار من) زیرا تو در اول خلقت نادان بودی سپس به تدریج دانا شدی. چه بسیار از اموری را که نمی دانی و فکرت نسبت به آن سرگردان و دیدت گمراه است، ولی بعداً بینا می شوی و آن را می فهمی (این را هم یکی از آن ها بدان).

و حاصل همه سخن این که انسان عاقل چیزی را انکار می کند که از تمام اجزاء و شرائط و مقتضیات و موانع آن اطلاع داشته باشد و با برهان واضح و دلیل قطعی بتواند نبود آن را به اثبات رساند و گرنه باید آن چیز را محتمل و مشکوک تلقی نماید، نه ممتنع و محال.

قرآن مسلمین می گوید: (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ) (1)

«کافران می پندارند که دوباره زنده نمی شوند. بگو چرا به پروردگرم سوگند که حتماً دوباره زنده می شوید و کارهائی را که در دنیا کرده اید، به شما خبر می دهند چنین زنده کردنی برای خدا آسان است».

سخن ما اینست که علومی که موضوعش جهان هستی است از دیدگاه غیر مسلمان بر پایه نفی عالم غیب و انکار مسلم آن بنا شده است. یکی از این منکران چنین می گوید:

«انسان مولود عواملی بی هدف است. پیدا شدن «انسان و رشد و

ص: 35



تکاملش، آرزو‌ها و ترس‌هایش، دوستی‌ها و عقایدش، همگی نتیجه ریاضی‌اتفاقی نظام اتم است، و گودال‌گور به حیات انسان خاتمه می‌دهد؛ سپس هیچ نیروئی توانائی دوباره زنده کردن انسان را ندارد این مجاهدات طولانی، فداکاری‌ها، افکار زیبا، قهرمانی‌ها، نبوغ‌ها، همگی برای همیشه زیر خاک دفن می‌شود. بدون شک تمام مبارزات انسان همراه کره زمین زیر توده‌های ویران‌هستی به خاک می‌رود. این عقیده اگر قطعی نباشد، عقیده دیگری از آن به حقیقت نزدیکتر یافت نمی‌شود، حتی هر فلسفه‌ای که بخواهد این مطلب را انکار کند خودش ناخودآگاه، راه‌نستی می‌پیماید»

به این نویسنده باید بگوییم: به آن خدائی که توفیقش نداری، من سوگند می‌خورم که همان قلم و انگشتانت که می‌نویسد: «انسان مولود عواملی بی‌هدف است» ترا تکذیب می‌کند. انگشتان دستت با صد‌ها شرایط مثبتی که دارد، در برابر میلیون‌ها شرایط منفی که ندارد، با صدای بلند به شما- اگر گوش شنوا داشته باشید- می‌گوید ما مولود عواملی بی‌هدف نیستیم و آن عاملی که نخست ما را این‌گونه ظریف و منظم ساخت قدرت دارد که دوباره پس از خراب کردن، به فرمان خودش، مثل اول‌بسازد و همچنین اعضاء و جوارح دیگر انسان را. به شما نویسنده بی‌خبر باید بگوییم:

میان عاشق و معشوق رمزی است \*\*\* چه داند آن که اشتر می‌چراند

دلیل دیگر:

علمی را که بشر به تعقیب و تحقیق آن می‌پردازد، بر اثر نیاز و احتیاجی است که در تأمین زندگی خود نسبت به آن احساس نیاز می‌کند.

ص: 36

اگر اقتصاد و تأمین غریزه جنسی را به نحوی تعمیم دهیم که تمام نیازهای بشر را شامل شود، تمام علوم بشر هم بر محور همین دو امر کلی دور می‌زند.

درباره اقتصاد می‌گوئیم: شکی نیست که منابع ثروت در این جهان محدود است و از زمانی که تاریخ نشان می‌دهد، هیچ‌گاه چنان نبوده است که این منابع به طور خودکار در میان افراد بشر بالسویه تقسیم شود، یعنی چنان که تمام افراد بشر از هوا به طور مساوی استفاده می‌کنند، از آب و خاک و معادن و روئیدنی‌ها، خود به خود و بطور مساوی استفاده نمی‌کنند بلکه در این جا تبعیض است و تفاوت، اختلاف است و شکاف، آن هم عمیق و فراخ، غیر قابل تحمل و ناسازگار.

بنابراین توزیع عادلانه ثروت موضوعی است مورد نیاز و احتیاج که فکر بشر را متوجه خود ساخته و علوم بسیار و مکتب‌های متعددی برای ارائه حل این مشکل پیدا شده است.

اما اسلام: اسلام راهی بسیار ساده و همه‌کس فهم را انتخاب کرده و مدت چهارده قرن است که آن را به معرض آزمایش گذاشته است.

اسلام می‌گوید: مالک واقعی ثروت‌ها خداوند منان است که خالق همه انسان‌ها و ثروت‌ها است. او ثروت را بطور امانت بدست برخی از بندگانش می‌گذارد و به آن‌ها دستور می‌دهد تا برای رضای او. برای شکوفا شدن عواطف انسانی، برای رنج‌نبردن از رنج دیگران، برای ایجاد عطف و صفا و مهر و صمیمیت در میان افراد اجتماع و برای پیدا نشدن جنگ‌ها و نزاع‌ها و کشمکش‌ها و بالاخره برای راحت زیستن همه افراد بشر، ثروتمندان باید با دست خود، با اختیار و انتخاب خود مقداری از ثروت مازاد خود را به افراد نیازمند یا دستگاه حکومت به پردازند. و هنگام پرداخت دست‌گیرنده

را دست خدا بدانند و بهتر است کف دست را باز کنند تا گیرنده بردارد تا دست نایب خدا فوق دست دهنده باشد پرداخت کننده در چنین شرایطی احساس می کند بار سنگینی از دوشش برداشته شده و سبک شده است او دست خود را که بدست نایب خدا رسیده می بوسد و خدا را تشکر می کند که وظیفه اش را انجام داده است.

اما مکاتب دیگر باید بگویم: حیف قلم و کاغذ و فکر و وقت که مصروف تشریح و توضیح آن ها شود. همین قدر باید بگویم که آن ها با تعلیمات تراوش کرده از مغز های خام و بی اطلاع خود، در توزیع ثروت، به جای ایجاد الفت و محبت، ایجاد نفرت و کدورت می کنند؛ بلکه افراد بشر را گرگ درنده می کنند و به جان یکدیگر می اندازند. تعلیمات آنان کار را به جایی رسانیده است که اکنون چنان که خودشان می گویند سالی 800 میلیارد دلار خرج سلاح های جنگی می کنند و به وسیله آن ها می کشند و می سوزانند و ویران می کنند و سالی چند صد میلیون دلار خرج تبلیغات یاوه می کنند. رقم سوم هم اگر اسراف و تبذیر آن ها را که تحت حساب نمی آید به حساب آوریم، همگی قطعاً بیش از مصرف لازمی می شود که بشر طی یکسال برای خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و تعلیم و تربیتش می کند، علاوه بر این که در نظام فکری تعلیماتی آن ها، حدود نیمی از افراد بشر به جای کار مثبت، در کانون های اطلاعات و ضد اطلاعات و اسلحه سازی و برنامه ریزی این ها کار می کنند.

اگر به تعالیم اسلام مراجعه کنیم، می بینیم که اسلام می خواهد تمام این صد ها میلیارد دلار را افراد متمکن با دست خود و با اختیار خود به مستمندان و موارد نیاز بدهند تا نه فقر و گرسنگی در جهان وجود داشته باشد نه مناظر دلخراش کُشتن و ویرانی نه لازم باشد، ثروتمندان همواره

در حصار های آهنین باشند و جلیقه های ضد گلوله بر تن کنند و با دل لرزان از آینده نگران زندگی کنند.

تعالیمی که اسلام مقدس، ضمن دروس خدا شناسی و تفسیر و حدیث و فقه و غیره به انسان ها می دهد، سبب می شود که همه افراد بشر برادر وار با فکر راحت زندگی کنند همگی کار مثبت و مفید انجام دهند و خواب آسوده کنند و راحت جان سپارند. آیا امام صادق علیه السلام حق دارد که تعلیمات خود را صواب و حق و صحیح بخواند و تعلیمات دیگران را ناصواب و باطل و ناصحیح؟

## غریزه جنسی

ارضاء غریزه جنسی و تشکیل خانواده و ابقاء نسل، نیاز دیگری است که بشر برای تأمین آن، علوم و قوانینی به عنوان روانشناسی، حقوق، حمایت خانواده، وضع کرده است. اسلام هم در این زمینه علوم و دروسی به عنوان: سنت بودن نکاح و حرمت زنا و لواط و هر انحراف غریزی دیگر، وضع نموده که ضمن کتب تفسیر و فقه و اخلاق و حدیث تدریس می شود.

نخستین فرق تعلیمات اسلامی و غیر اسلامی اینست که:

تعلیمات اسلامی بسیار ساده و روان و مطابق فطرت و سرشت انسان هاست، ولی تعلیم دیگران در لفافه اصطلاحات فنی و آحیاناً بر خلاف فطرت و خواست طبیعی آن هاست، از این رو تعلیمات اسلام را حتی درس نخوانده ها می فهمند و به آسانی به کار می بندند، ولی تعلیمات غیر اسلامی محتاج به طرح و برنامه و کلاس و استاد و کتاب و لوازم دیگر دارد. در آخر هم نتیجه چنان می شود که در موضوع اقتصاد گفتیم. همه این ها برای اینست که تعلیمات اسلام از منشأ وحی و آفریدگار انسان و جهان

ص: 39

نشأت می‌گیرد و تعلیمات غیر اسلامی از مرکز مغز انسان های خام و کم اطلاع و کم تجربه و أحياناً مغرض و خودکامه.

اسلام در تعلیمات مقدّس خویش، از حجاب و طرز تربیت دختر و موضوع خواستگاری و مهریه و حذف تشریفات و اهمیت دادن به نجابت و اصالت و وظائف زن و شوهر، و حرمت زنا و لواط و انحرافات جنسی، نظامی را رعایت کرده است (1). که طی 14 قرن، در خانواده هائی که مقید به رعایت دقیق مقررات اسلامی بودند، گاهی مادر بزرگی سر سفره می نشست و نزدیک به هفتاد فرزند و نوه و نبیره خود را می دید، همگی پاکدامن و عفیف و خوش نام، پرهیزگار و خدانشناس و متعهد و بدون کوچکترین لکه ننگ و آلودگی. در میان همه آن ها یک نفر معتاد یا زندان رفته یا بدنام وجود نداشت. اگر گاهی هم در خانواده ای عیب و نقصی مشاهده می شد به خاطر خروج آن خانواده از دستورات مقدس اسلام بود و خلاصه میزان انحراف و عیوب خانواده ها به میزان انحراف و خروج از مقررات اسلام بستگی داشت. أما نسبت به تعلیمات نامقدس غیر اسلامی.

«چه گویم که ناگفتتم بهتر است»

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

3- آن چه تا این جا دربارهٔ مقابلهٔ علوم اسلامی و غیر اسلامی و صحت اولی و عدم صحت دومی گفتیم، مقصود ما از غیر مسلمین، خارجین از دین مقدس اسلام و منکرین شهادتین بود، یعنی هیچ یک از طوائف و فرق اسلامی غیر شیعه، مقصود ما نبود؛ زیرا آن ها همگی قرآن کریم را قبول دارند و قرآن کریم، انسان و جهان را با هر دو بعدش به ترتیب اولویت

ص: 40

---

1- به کتاب «بهشت خانواده» مؤلف رجوع شود

و اهمیتی که گفتیم، مطرح می کند، ولی نظر به این که مآخذ و مدارکی را که بیان کردیم، اقوال امام صادق و امام رضا و سایر ائمه شیعه بود، پیداست که سایر فرق اسلامی غیر شیعه و هر کسی که خود را در برابر امام باقر و صادق و سایر ائمه صاحب رأی بداند و نظر خود را هر چند مخالف اقوال آن بزرگواران باشد مطرح کند، در این مقوله داخل است و نظر او هم از دیدگاه امام صادق و شیعیانش خالی از صحت و اعتبار خواهد بود چنان که آنان هم با ادله و براهینی که پیش خود ساخته اند، همین سخن را نسبت به ما می گویند.

چهارده قرن است که این راه ادامه داشته و تا زمانی که خدا بهتر می داند ادامه خواهد داشت. تمام فرق مسلمین می دانند که از میان همه مذاهبی که در میان مسلمین وجود دارد، مذهب حق و صحیح یکی است و بقیه باطل و ناصحیح. آزادی عقیده اقتضا می کند که هر مذهبی با وجود آن که دیگران را باطل می داند، نسبت به او احترام گذارد و اهانتی نسبت به وی روا ندارد.

در طی این 14 قرن، مناظرات و مباحثات کتبی و شفاهی زیادی میان علماء مذاهب اسلامی به وجود آمده است، تا مذهب حق و باطل معلوم گردد و اسلام و مسلمین دچار اختلاف و تناقض نباشند؛ ولی هر چه گفتند و شنیدند و نوشتند و نقض و ابرام کردند، نتیجه ئی عاید نشد و اختلاف ها بر چیده نگشت؛ بلکه گاهی همان مباحثات موجب اختلاف بیشتری شد و قول سومی از میان دو قول موجود پیدا گردید. گاهی هم دشمنان اسلام، در این میان دخالت کرده و سود خود را در آن دیدند که آنان را به جان یکدیگر اندازند و خود در کناری بنشینند و تماشا کنند یا غذائی را که مخصوص مسلمین بود و در اثر درگیری با یکدیگر مجال خوردنش را نداشتند، آن ها

بخورند و نزاع کنندگان زمانی به خود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند که چیزی در میان سفره باقی نمانده باشد.

به عقیده اینجانب علت سودمند نیفتادن آن مباحثات و مناظرات این بود که سه اشکال بر جو مباحثات ایشان حاکم بوده و در هر مباحثه ای که این اشکالات سایه افکند، نتیجه اش، جز اتلاف وقت و تضییع عمر و گاهی هم شدت اختلاف چیز دیگری نخواهد بود:

اشکال اول عدم قصد تفاهم است. یعنی هر یک از طرفین مناظره قصد فهمیدن استدلال طرف دیگر را نداشته باشد؛ بلکه مقصودش تفاخر و اظهار فضل و بهانه جوئی و تولید دردسر و مانند آن باشد، پیداست که چنین مباحثه ای هیچ گاه به نتیجه نخواهد رسید.

اشکال دوم عدم صفا و یکرنگی است. به طوری که طرفین بحث نخواهند یا نتوانند سفره دل خود را باز کنند و نگفتنی ها را بگویند؛ بلکه در آن مباحثه، ملاحظاتی وجود داشته باشد که کنایه و اشاره پیش آید سخن ها میان لفافه رود و رک و پوست کنده نباشد.

اشکال سوم که مشکل تر از همه و رفعش نزدیک به محال است، موضوع تقلید از محیط و وابستگی به عقاید موروثی است. تا زمانی که این اشکال برای شخصی هر چند طالب حق، وجود داشته باشد، استدلال روشن را نمی تواند بپذیرد. حق صریح را منکر می شود و باطل خود را بهتر از حق رفیقش می داند و خروج از این اشکال هم چنان که گفتیم، کار آسانی نیست، بلکه متعذر و نزدیک به محال است.

اگر خداوند متعال به مسلمین عنایتی نماید که آن ها بتوانند این 3 اشکال را از محیط مباحثات خود کنار بزنند و جوی پاک و سالم به وجود آورند (1).

ص: 42

---

1- من نمی دانم اکنون از پنجاه سال آینده صحبت می کنم یا کمتر و یا زیادت

آن گاه دانشمندان مذاهب مختلف کنار هم می نشینند و مثلاً یک شافعی مذهب چینی می گوید:

برادران عزیز! همه ما قبول داریم که در 14 قرن پیش، خداوند متعال، پیغمبری به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم برای راهنمایی بشر فرستاده و او خاتم پیغمبرانست و پیغمبر دیگری از جانب خدا نخواهد آمد. قرآن مجید که الان در دست همه ماست به وسیله وحی الهی بر او نازل گشته است این قرآن که برنامه زندگی انسان و سعادت و شقاوت او را تعیین می کند، بدون کوچکترین اختلافی در تمام کشورهای اسلامی موجود است. قرآن چاپ مصر در هند و افغانستان است و قرآن چاپ پاکستان در حجاز و قرآن چاپ ایران در سوریه و عراق است و هیچ قرآنی با قرآن دیگر در یک کلمه یا حرف و نقطه ئی فرق ندارد.

ما همگی شبانه روزی 17 رکعت نماز می خوانیم و ماه رمضان را روزه می گیریم و در ماه ذیحجه اعمال حج را به جا می آوریم و زکوه می دهیم و روز جمعه را تعطیل می کنیم و صد ها امر عبادی و اجتماعی دیگر داریم که از متن کتاب و سنت اخذ کرده ایم و ملل دیگر در این امور با ما شرکت ندارند.

و باز همه می دانیم که پدران ما با وجود این همه مشترکات، در استفاده و استنباط بعضی از فروع دین از قرآن مجید، اختلاف نظر پیدا کردند و اکنون بیش از هزار سال است که نسلی پس از نسل دیگر آمده اند و نوبت به ما رسیده است. خداوند گذشتگان ما را بیامرزد و ما را مشمول رحمت خود قرار دهد. ما می توانیم مانند آنان زندگی کنیم و خدا را عبادت نمائیم و به فرزندان خود تعلیم دهیم و مزاحم یکدیگر نباشیم تا از دنیا برویم، البته در این صورت مقلد بوده ایم و خود تحقیقی نکرده ایم. به گمان من این روش خوبی نیست. اسلام دین واحد است و تمام اصول و فروعش



متحد و از یک منبع صادر شده است. پس ما می توانیم بنشینیم و دوستانه ادله خود را بگوئیم. و همه حرف ها را بدون رودرواسی بزینم و به نتیجه واحدی برسیم.

اگر حاضران گفتند: ما می خواهیم همان روش را ادامه دهیم گوینده سکوت می کند و یا وارد بحثی دیگر می شود ولی اگر گفتند، پیشنهاد تو را می پذیریم، آن گاه گوینده ای مثلاً شیعه مذهب شروع می کند و می گوید:

من در استنباط اصول و فروع دین به گفتار علی بن ابیطالب و 11 فرزندش اعتماد می کنم و سخن آن ها را برای خود حجت می دانم و شما این ارزش و اعتبار را برای قول آنان قائل نیستید و به عقاید و نظرات دیگرانی مانند، ابوحنیفه و احمد و شافعی و مالک استناد می کنید. من برای عقیده خود دلیل یا ادله ای دارم که خدمت شما عرض می کنم. اگر شما آن ادله را پسندیدید و قانع کننده یافتید، با من هم عقیده می شوید وقتی سخن من تمام شد، به سخن شما گوش می دهم. شما ادله خود را بیان کنید؛ اگر از ادله من نقاط ضعفی مشاهده کردید می فرمائید. اگر ادله شما قوی تر بود. من با شما هم عقیده می شوم.

من می گویم: موضوع «أهل البيت أدری بما فی البيت» مطلبی است عقلی، تجربی، منطقی و بدون شبهه و اشکال. همه قبول داریم که در روی کره زمین، شخصی مانند علی بن ابیطالب به پیغمبر نزدیک نبود. او از کودکی در خانه پیغمبر بود و پیش از همه به آن حضرت ایمان آورد و تا زمان وفات و غسل و کفن و دفنش همیشه همراه او بود. در مدینه خانه اش پهلوی خانه پیغمبر هنوز موجود است. در شعب ابیطالب و غار حرا و میدان های جنگ و خانه و مسجد، همه جا همراهی نزدیک علی با پیغمبر

دیده می شود. اگر همراهی ابوبکر با پیغمبر از مکه تا مدینه برای او فضیلتی باشد، علی بن ابیطالب حدود سی سال چنین مصاحبت و همراهی نزدیکی را با پیغمبر داشت. پیغمبر هم او را دوست می داشت و دخترش را به او داده بود و احادیثی را که همه می دانیم در فضیلت او فرموده است. و چون پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نزد او جان سپرده است، بدون شک وصایایش را به او فرموده است. حسن و حسین هم، مدتی همراه پیغمبر بودند او نوادگانش را به جای فرزندش گرفته بود و پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم این دو پسر در خانه علی بزرگ شدند و معارف اسلام را با تمام اصول و فروعش از کسی آموختند که او مستقیماً طی 30 سال متوالی شاگرد همیشه ملازم پیغمبر بود و فرزندان امام حسین هم یکی پس از دیگری اسلام را مستقیماً از پدر خود اخذ کرده اند و هر پسری قدم جای قدم پدر گذاشته است این قدم های متوالی به قدم علی بن ابیطالب پشت سر پیغمبر چسبیده مشاهده می شود. هیچ یک از آن ها سخنی غیر از سخن پیغمبر نگفته اند و سر سوزنی از مسیر پیغمبر منحرف نشده اند.

من به این دلیل این 12 تن را به جانشینی پیغمبر از دیگران احق و اولی می بینم و هیچ انسان دیگری را در روی کره زمین از این ها نزدیکتر به پیغمبر نمی بینم. اگر شما سراغ دارید به من معرفی کنید تا تجدیدنظر کنم. من اکنون احساس مسئولیت می کنم و اگر تحقیق نکرده مقلد پدرانم باقی بمانم خود را در پیشگاه خداوند مقصر می بینم.

دلیل دیگر من اینست که: علی بن ابیطالب و 11 فرزندش مدت 250 سال در میان مسلمین بودند، آن هم در مراکز حساس و پرجمعیت اسلام. این 12 تن وظیفه خود می دیدند که هر موقع فرصت مناسبی پیدا کنند، در میان جمعیت خود را به عنوان اعلم مردم و اولی به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم

معرفی کنند و به مردم بگویند: «هر چه می خواهید از ما پرسید که خدا علم همه چیز را به ما عطا کرده است و خود را در معرض سؤال و پرسش قرار می دادند و پرسش های زیادی هم از آنان شده است و ایشان هم پاسخ داده اند و عین کلمات آنان اکنون موجود است. من در میان صحابه و تابعین پیغمبر، در هیچ نقطه ای از زمین، چنین اشخاصی را مشاهده نمی کنم. از این رو آنان را به رهبری و امامت خود برگزیده ام. اگر شما شخص یا اشخاص دیگری را با این صفت نشان دارید به من معرفی کنید تا به سوی شما بگرامیم.

دلیل سوم من دلیل عینی و محسوس است، یعنی احادیث و روایات و آثار و اخباری است که از بزرگان اسلام و کسانی که ما و شما، آن ها را برای پیشوائی امت و جانشینی پیغمبر اسلام صلوات الله علیه انتخاب کرده ایم رسیده است.

به نظر من برای تشخیص اولی و احق به مقام خلافت پیغمبر بهترین راه اینست که به آثار باقیمانده از آن ها مراجعه کنیم و شخصیت علمی آن ها را در ترازوی سنجش گذاریم تا حقیقت معلوم شود.

به نظر اینجانب پیمودن این راه مساوی است با این که آن ها را زنده کرده باشیم و در مجلس مصاحبه و مذاکره نشانده باشیم؛ زیرا مقصود از سنجش شخصیت آن ها، سنجش هیکل و جثه و قد و قامت ایشان نیست؛ بلکه مقصود سنجش میزان علمی و اطلاعات دینی آن ها است. اطلاعاتی که در رهبری و جانشینی ایشان مؤثر است. ما می گوئیم:

امیر المؤمنین- علیه السلام- در باره توحید و بیان معارف الهی خطبه هائی دارد که با ضبط عین کلماتش از چهارده قرن پیش، اکنون در برابر چشمان ما گشوده می شود. مانند:

(أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْسُ الصِّفَاتِ عَنْهُ... (1))

«سر آغاز دین معرفت خداست. و کمال معرفتش تصدیق نمودن او. و کمال تصدیق او یگانه دانستنش و کمال یگانه دانستنش، إخلاص است و کمال اخلاص، زایل کردن صفات از او.

و نیز مانند

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّلَالِ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ وَ بِإِسْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ لَا تَسَّ تِلْمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، لافتراق الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ وَ الرَّبِّ وَ الْمَرْبُوبِ. الْأَحَدُ بِإِلَّا تَأْوِيلِ عَدَدٍ. وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ... (2))

«ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، ایشان را به وجود خویش دلالت کرد و با حادث آفریدنشان، آنان را به ازلیت خود رهنمون شد و به شباهت داشتنتشان به یکدیگر آن ها را هدایت کرد که خود او ماندی ندارد. شعور ها به کنه ذاتش نرسد و پرده ها اصل وجودش را نپوشاند، زیرا سازنده و ساخته و محدود کننده و محدود شونده و پروردگار و پرورده با هم متفاوتند. او یکتاست؛ ولی نه به معنی واحد عددی و آفریننده است، اما نه به معنی حرکت کردن و رنج بردن...»

و نیز مانند:

(حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَّهَاتِهَا، لَا تُقَدَّرُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ. لَا يُقَالُ لَهُ «مَتَى» وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ «بِحَتَّى» الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ «مِمَّ» وَ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ «فِيمَ» لَا شَبَّحَ فَيَتَقَضَى

ص: 47

1- نهج البلاغه، خطبه اول

2- نهج البلاغه، خطبه 150

وَلَا مَحْجُوبٌ فَيَحْوِي لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالْفِتْرَاقِ (1)

«هنگامی که مخلوقات را آفرید، برای آن‌ها حدی قرار داد تا از شباهت با آن‌ها جدا باشد. اندیشه‌ها نمی‌توانند با حدود و حرکات و نه با اعضاء و ابزار اندازه و حتی برایش تعیین کنند. هیچ‌گاه نمی‌توان گفت: از «کی» بوده، و نیز برایش سرمدی نتوان تعیین کرد، که گفته شود: تا «کی» خواهد بود. آشکاری است که درباره اش نتوان گفت: «از چه چیز پیدا شده» و پنهانی است که نتوان گفت: «در کجاست» نه جسم است که بتوان به پایانش دست یافت و نه پوشیده و محجوب است که در میان چیزی رود. نه آن قدر به موجودات نزدیک است که به آن‌ها چسبیده باشد و نه آن قدر دور که از آن‌ها فاصله گیرد».

و باز از آن حضرت نامه ای را می‌بینیم که به استاندار مصر خود نوشته و در آن نامه دستور اداره استان، بلکه کشور اسلامی را داده است. افراد مملکت را تقسیم نموده و شرایط گزینش و وظائف هر یک را تعیین نموده و رابطه رئیس مملکت را با رعیتش ترسیم نموده است.

نامه دیگری به فرزندش امام حسن نوشته و دستور رابطه فرد را با خدای خویش و زن و فرزند و سایر مردم اجتماع، بیان کرده است. همچنین خطبه‌ها و نامه‌های دیگرش که در مجموعه «نهج البلاغه» مشاهده می‌شود و نیز احادیث و اخباری که از امام باقر و صادق در کتب ما موجود است، در رابطه با فقه و اخلاق و سیاست و اقتصاد و هر موضوع دینی دیگر، از «دعاء ثلاثه» تا احکام قضاء و شهادت و حدود و قصاص و دیات.

ما این مجموعه را به عنوان شخصیت علمی 12 تن پیشوای خویش در برابر خود می‌گذاریم و در یک کفه ترازو قرار می‌دهیم، سپس به سراغ

ص: 48

اخبار و آثار منقوله از سایر صحابه و تابعین و پیشوایان بزرگ مسلمین که شما ایشان را برگزیده اید می رویم ما کوچکترین خطبه و حتی کوچکترین جمله ای که هم سنگ و هموزن خطبه های علی علیه السلام و احادیث توحیدیه ائمه دیگر باشد پیدا نمی کنیم.

ابن ابی الحدید در 8 قرن پیش گفت:

«و اعلم أن التوحيد والعدل والمباحث الشريفة الإلهية ما عرفت إلا من كلام هذا الرجل و أن كلام غيره من الصحابة لم يتضمن شيئاً من ذلك أصلاً ولا كانوا يتصورونه ولو تصوروه لذكروه...» (1)

«بدان که موضوع توحید و عدل و مباحث شریف الهی دیگر، جز از سخن این رجل الهی (علی بن ابیطالب) شناخته نشد. سخنان صحابه دیگر أبداً متضمن چنین مباحثی نیست. آن ها اصلاً تصوّر این مطالب را نمی کردند. اگر تصور می کردند، به زبان می آوردند و اگر به زبان می آوردند، به ما می رسید، چنان که سخنان علی رسید می رسید...»

در این هشت قرنی که از زمان ابن ابی الحدید می گذرد، هزاران دانشمند متبع و کنجکاو، آمدند و رفتند و حتی یک نفر هم ادعا نکرد که من یک جمله از فلان صحابی دیگر پیدا کرده ام که تا اندازه ای شبیه سخنان علی می باشد.

درباره مناظرات با ارباب ملل و ادیان مختلف کتاب «احتجاج طبرسی» و جلد 9 و 10 «بحار الانوار» را می گشائیم و در یک کفه ترازو می گذاریم و از شما می خواهیم: هم سنگ و هم وزن آن ها، احتجاجاتی از پیشوایان خود بیاورید تا مقایسه کنیم و با عقل خدادادی خود برتر را ترجیح دهیم و به سوی او بگراییم.

ص: 49

ما اکنون می خواهیم از تقلید پدران خود بیرون آئیم و مذهب واحد و بر حقی را که پیغمبر ما پیروی از آن را دستور داده است، بپذیریم و پیروی کنیم من اگر بفهمم: مذهب تشیعی که پدرانم برگزیده اند، غلط است، از آن بر می گردم و به مذهب دیگری که صحیحتر و قویتر تشخیص داده شد می گرایم.

البته تا زمانی که جو تاریک 3 اشکال مذکور حتی یکی از آن ها وجود داشته باشد شنوندگان این کلمات، تمام این شنیده ها را سخنانی عادی تلقی می کنند و با نظر سطحی به آن می نگرند و می گذرند، چنان که 14 قرن چنین بوده است، ولی اکنون ما فرض کردیم که برادرانی باور کرده اند که آن ها مثلاً 70 عقیده دارند و از میان همه آن ها یکی درست است و بقیه نادرست و آن ها برای تشخیص آن یک عقیده و مذهب درست گرد هم نشسته اند و اشکالات 3 گانه را کنار گذاشته اند. در این صورت یک یک از شنوندگان به دنبال تحقیق می روند. به گوینده می گویند: ما باید درباره سخنان تو مطالعه کنیم، مآخذ و مدارک اسلامی را ببینیم و سپس حرف خود را بگوئیم، چنین مباحثه ای ممکن است بار ها ادامه یابد و ماه ها طول بکشد، ولی بالاخره حتماً به نتیجه قطعی خواهد رسید.

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)

ص: 50

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

